

در آخرین ملاقات مان به شما قول دادم برداشت های اجمالی و اولیه‌ی خود را از واژه‌ی دکنستروکسیون برای تان بگویم. گفتگوی ما مقدمه‌ای بود بر برگردان قابل قبولی از این واژه به زبان ژاپنی، برگردانی که در آن دست کم کوشش می‌شود، در صورت امکان، از تثبیت و قطعیت منفی دلالت‌های صریح و ضمنی آن اجتناب شود. بنابراین، مساله این بود که دکنستروکسیون چه چیزی نیست، یا به عبارت بهتر، نباید باشد. من بر واژه‌های «در صورت امکان» و «نباید» تاکید می‌کنم. چه اگر بتوان مشکلات ترجمه را از پیش در نظر داشت (و سوال درباره‌ی دکنستروکسیون، در عین حال سراسر سوال در باب ترجمه است، در باب زبان مفاهیم، سوال از جمیع ادبیات مفهومی در باب متافیزیک به اصطلاح «غربی» است)، آن‌گاه نمی‌باید ساده‌انگارانه با این باور آغاز کرد که واژه‌ی دکنستروکسیون در زبان فرانسه دلالتی روشن و مورد قبول عام دارد. هم‌اینک در زبان «من» مساله‌ای جدی در ترجمه بین آن‌چه این‌جا و آن‌جا از این واژه برداشت می‌شود، و کاربرد آن، و واژه‌های جایگزین، وجود دارد. روشن است که حتا در زبان فرانسه مطالب در زمینه‌های مختلف تغییر می‌کنند، و این در مورد متن‌های آلمانی، انگلیسی و امریکایی بیشتر صادق است، به خصوص در مورد متون امریکایی، چون که در آن‌ها یک‌واژه‌ی واحد به اشارات، تعبیرها و ارزش‌های عاطفی و احساسی بسیار متفاوتی ارتباط داده می‌شود. تجزیه و تحلیل آن‌ها جالب خواهد بود و به پژوهشی خاص خود نیاز دارد.

وقتی این واژه را انتخاب کردم، یا وقتی این واژه خود را بر من تحمیل کرد - تصور می‌کنم در کتاب «در باب نوشتار» (Of Grammatology) بود - کمتر تصور می‌کردم که این واژه نقشی چنان مرکزی در گفتمانی که آن زمان من را جلب

کرده بود، ایفا خواهد کرد. آن زمان، در حین کارهای دیگر، می‌خواستیم واژه‌ی هاییدگری Destruction یا Abbau را ترجمه کنم و با مقاصد خود تطبیق دهم. در این زمینه هر دو آن‌ها دلالت بر انجام عملی داشت که روی ساختار یا معماری سنتی مفاهیم هستی‌شناسی یا متافیزیک غربی صورت می‌گیرد. اما در زبان فرانسه کاملاً روشن بود که destruction بیشتر متضمن یک انهدام یا تقلیلی منفی بود، خیلی نزدیک‌تر به واژه‌ی «انهدام» (demolition) نزد نیچه، تا به برداشتی هاییدگری یا به نحوی تقریری که من پیشنهاد می‌کردم. پس آن را رد کردم. به خاطر دارم که بررسی کردم بینم آیا واژه‌ی دکنستروکسیون (که به نظر می‌رسید کاملاً ناگهانی به ذهنم آمد) فرانسه‌ی درست و صحیح تلقی می‌شود یا نه. آن را در [کتاب فرهنگ Littre] یافتیم. مفاهیم دستوری، زبان‌شناختی و بلاغی را در تلفیق با مفهوم «مکانیکی» آن دیدم. این تداعی، بسیار مطلوب بود و خوشبختانه با آن‌چه می‌خواستیم مطرح کنم، تطبیق داشت. شاید بتوانم بعضی از مدخل‌های کتاب Littre را در این‌جا ذکر کنم: «دکنستروکسیون: عمل دکنستراکت کردن. اصطلاح دستوری. برهم زدن ترتیب ساختمان واژه‌ها در یک جمله... ۱- جدا کردن قطعات یک مجموعه دکنستراکت کردن یک دستگاه برای حمل آن به نقطه‌ی دیگر. ۲- واژه‌ی دستوری... دکنستراکت کردن شعر، پرداخت شعر با حذف وزن، مشابه با نش... ۳- از دست دادن کنستروکسیون.» «تحقیقات جدید نشان داده است که در قلمرو شرقی بی‌زمان، وقتی یک زبان به مرحله‌ی تکامل خود می‌رسد، دکنستراکت می‌شود و از درون بنابر قانون منفرد تغییر و بنابر طبیعت ذهن انسانی، دگرگون می‌شود.»^(۱)

طبیعتاً لازم خواهد بود تمام این‌ها به زبان

ژاپنی ترجمه شود، اما این کار، تنها مساله را به تاخیر می‌اندازد. گفتن ندارد که اگر تمام دلالت‌هایی که از کتاب لغت برشمردم به خاطر ارتباط با مفهوم موردنظر، من را جلب می‌کرد ["voulais-dire"]، آن‌ها به‌طور تمثیلی تنها با مدل‌ها یا محدوده‌هایی از معنی سرو کار داشت و نه با تمامی آن‌چه دکنستروکسیون در نهایت می‌طلبد. این تنها به یک مدل زبان‌شناختی - دستوری، و نه حتا یک مدل معناشناختی (Semantic)، محدود نمی‌شود، چه رسد به یک مدل مکانیکی. این

ژاک دریدا
سعید توکلی پارسان

نامه یک دوست ژاپنی

مدل‌ها خود در معرض پرسش دکنستروکسیونی قرار دارند. پس درست است که به خاطر وسوسه‌ی فروکاستن دکنستروکسیون به این «مدل‌ها»، آن‌ها خود عامل بروز بدفهمی‌ها درباره‌ی مفهوم و واژه‌ی دکنستروکسیون بوده‌اند.

هم‌چنین باید گفت که از این کلمه به ندرت استفاده می‌شد و عموماً آن رانمی‌شناختند و لازم بود به نحوی بازسازی شود. ارزش کاربردی آن از طریق گفتمانی که آن زمان درباره و در حول کتاب «در باب نوشتار» (Of Grammatology) در جریان داشت، مشخص شده بود. در این ارزش کاربردی واژه است که اکنون سعی دارم دقت کنم و با معنی اولیه و ریشه‌شناسی (etymology) آن فارغ و

بیرون از هر گونه استراتژی‌ای درباره‌ی زمینه‌ی کاربرد واژه کاری ندارم.

چند نکته‌ی دیگر هم باید درباره‌ی موضوع «زمینه» گفته شود. در آن زمان ساختارگرایی حاکم بود، و به نظر می‌آمد دکنستروکسیون نیز در آن جهت حرکت می‌کند، چون این کلمه بر توجه خاصی به ساختارها (که صرفانه ایده بود، نه صورت، نه سنتز، نه سیستم) دلالت می‌کرد. دکنستراکت کردن نیز اشارتی ساختارگرایانه بود یا به هر صورت حرکتی بود که بر نیاز معینی به پرسمان ساختارگرا^(۷) مبتنی بود، اما در عین حال حرکتی ضد ساختارگرایی بود و اقبال به آن نیز تا حدی مدیون این ابهام است. ساختارها گشوده، تجزیه، گسسته و پراکنده می‌شد (تمام انواع ساختار، ساختارهای زبان‌شناختی، «کلام محوری»، «آوامحوری» - ساختارگرایی در این زبان به خصوص تحت سلطه‌ی مدل‌های زبان‌شناختی و به اصطلاح زبان‌شناسی ساختارگرا، که سوسوری (Saussurian) خوانده می‌شد، قرار داشت - اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و قبل از همه و از ابتدا ساختارهای فلسفی). به این جهت است که به خصوص در ایالات متحده، دکنستروکسیون بایساس ساختارگرایی (اصطلاحی که تا «بازگشت» آن از ایالات متحده، در فرانسه ناشناخته بود) ارتباط داده شده است. اماگشایش، گسست و پراکنش ساختارها، که به یک معنی از جنبش ساختارگرایی، که به وسیله‌ی آن مورد سوال قرار می‌گرفت، تاریخی‌تر بود، عملیاتی منفی نبود، و به جای تخریب، لازم بود بفهمیم چگونه یک «مجموعه» متشکل شده است و در همان جهت آن را بازسازی کرد. به هر صورت زودن ظاهر منفی آن دشوارتر از آن بوده و هست که پیشوند "de" مطرح می‌کند، اگرچه حتما می‌تواند بیشتر بر یک بازسازی تکوینی دلالت کند تا بر انهدام و تخریب. به این علت است که این

کلمه هیچ‌گاه به خودی خود من را راضی نکرده است (اما کدامین کلمه این چنین بوده است؟)، و همواره باید به وسیله‌ی یک گفتمان کامل احاطه می‌شده است. مشکل بتوان بعداً بر آن تاثیر گذاشت، چون در کار دکنستروکسیون مجبور بودم، هم‌چون در این‌جا، که شاخص‌های احتیاطی را تکثیر کنم و تمام مفاهیم فلسفی سنتی را کنار بگذارم، درحالی که بر بازگشت به آن‌ها تاکید مجدد می‌شود، حداقل در زمان حذف آن‌ها. به این جهت این راه، با شتاب‌زدگی، نوعی الهیات منفی خوانده‌اند (که نه درست است و نه غلط، اما در این‌جا وارد این بحث نخواهم شد).

به هر صورت و علی‌رغم ظواهر، دکنستروکسیون نه تحلیل است، نه نقد، و در ترجمه‌ی آن باید این‌ها را در نظر داشت. به خصوص تحلیل نیست، چون جدا کردن اجزای یک ساختار، برگشت به عقب به سمت یک عنصر ساده نیست، به سمت یک مبدا تجزیه ناشدنی. این ارزش‌ها، مانند ارزش‌های تحلیل، خودتلفسف‌هایی هستند در معرض دکنستروکسیون. به همان میزان، دکنستروکسیون نقد نیست، چه به مفهوم کلی و چه به مفهوم کانتی آن. مورد Krinein یا Krisis (تصمیم‌گیری، داوری، تشخیص، فرصت) خود هم چون تمام دستگاه نقد استعلایی، یکی از «تم‌ها» یا «آبژه‌ها»ی اولیه‌ی دکنستروکسیون است. درباره‌ی روش هم همین نظر را دارم. دکنستروکسیون یک روش نیست و نمی‌تواند به یک روش تبدیل شود، به خصوص اگر بر دلالت‌های فنی و فرایندی کلمات تاکید شود. درست است که در بعضی محافل (مراکز دانشگاهی و فرهنگی، به خصوص در ایالات متحده)، «استعاره»ی فنی و روش‌شناختی که ظاهراً و ضرورتاً با کلمه‌ی دکنستروکسیون همراه است، گذاشته است انحراف‌هایی ایجاد کند. از همین‌جا این

بحث در این محافل مطرح شده است: آیا دکنستروکسیون می‌تواند به یک روش برای قرائت و تفسیر تبدیل شود؟ آیا به این ترتیب می‌تواند به وسیله‌ی موسسات آکادمیک اهلیت یابد و تطبیق داده شود؟

کافی نیست که گفته شود دکنستروکسیون را نمی‌توان به ابزاریتی روش‌شناختی یا دسته‌ای از مقررات و دستورالعمل‌های قابل جابه‌جایی فروکاست، و نه کافی خواهد بود که ادعا شود هر «رویداد» دکنستروکتیوی منحصر به فرد است و در هر مورد تا حد امکان نزدیک به امضا یا idiom است. هم‌چنین باید روشن شود که دکنستروکسیون حتایک کنش یا یک عمل نیست. نه تنها به این دلیل که چیزی غیرفعال و بی تفاوت در این مورد هست (چنان‌چه بلاشومی گوید، غیرفعال تراز هر چیز). نه تنها به این خاطر که به یک فرد بر نمی‌گردد، یا به یک موضوع جمعی که پیش قدم شده و آن را در مورد یک شیء، یک متن، یک مطلب و غیره به کار می‌بندد. دکنستروکسیون واقع می‌شود، رویدادی است که معطل قصد، خودآگاهی یا سازماندهی یک موضوع، یا حتا مدرنیته نمی‌شود. خود را دکنستراکت می‌کند. می‌تواند دکنستراکت شود.

[Ca se deconstruit]. واژه‌ی [Ca] در این جابجیزی غیرشخصی نیست که در تضاد با ذهنیتی خودشناسانه باشد. در دکنستروکسیون است (در کتاب Litre آمده است که «خود را دکنستراکت کردن [se deconstruire]... از دست دادن ساختمان خود»). واژه‌ی "se" از عبارت "Se deconstruire"، که انعکاس منیت یا خودآگاهی نیست، حامل تمامی مسأله است. دوست عزیزم، می‌بینم که در تلاش برای روشن ساختن یک واژه به منظور کمک در ترجمه‌ی آن، تنها به افزایش مشکلات مدد رسانده‌ام: «وظیفه‌ی ناممکن مترجم» (بنجامین). «دکنستراکت می‌کند» این نیز معنی می‌دهد.

اگر که دکنستروکسیون در همه جا واقع می شود، در هر جا که چیزی هست روی می دهد (و بنابراین محدود به معنی یامتن به مفهوم جاری و کتابی آن نیست). هم چنان باید به آن چه در جهان ماروی می دهد بیندیشم، در مدرنیته، در زمانی که دکنستروکسیون با واژه اش، با موضوع های برگزیده اش، استراتژی در تحرکش و غیره، به یک موتیف تبدیل می شود. من پاسخ قالبی و آسان برای این سوال ندارم. تمام مقاله های من کوشش هایی است برای درک این سوال دشوار، عوارض ملایم آن است، هم چنان که تفسیرهایی آزمایشی از آن. من احتاجات نمی کنم، به پیروی از طرحی از هایدگر، که بگویم ما در «دورانی» به سرمی بریم که در - حال - دکنستروکسیون است، دورانی در - حال - دکنستروکسیون که خود را در آن واحد در دوران های دیگر متجلی و مخفی می کند. این اندیشه ی «دوران ها» و به خصوص اندیشه ی تجمع سرنوشت هستی و وحدت سرنزل آن یاپیراکنش های آن (Schicken, Geschick) هیچ گاه خیلی قانع کننده نخواهد بود.

خیلی به اجمال می توان گفت مشکل تعریف و در نتیجه ترجمه ی واژه ی دکنستروکسیون از این حقیقت ناشی می شود که تمام گزاره های خبری، تمام مفاهیم تعریف کننده، تمام دلالت های لغوی، و حتا ظریف کاری های دستورزبانی، که گاه به نظر می رسد به فلان تعریف یا بهمان ترجمه مدد می رساند، خود نیز دکنستراکت می شوند یا قابل دکنستروکسیون هستند، چه به طور مستقیم یا غیر آن. این در مورد «واژه» هم صدق می کند، وحدت مفهومی واژه ی دکنستروکسیون و هر واژه ی دیگری. کتاب «در باب نوشتار» وحدت مفهوم «واژه» و تمامی امتیازهای ناشی از آن رابه خصوص در شکل اعتبای آن زیر سوال بُرد. بنابراین تنها یک گفتمان یا یک نوشتار است که می تواند جبران

عدم ظرفیت واژه را برای معادل یک «اندیشه» بودن، جبران کند. تمام گزاره هایی از نوع دکنستروکسیون X است» یا «دکنستروکسیون X نیست» به گونه ی ازیشی (apriori) نکته ی اصلی را گم می کند، یعنی دست کم غلط اند. چنان چه می دانید یکی از اصلی ترین چیزهایی که در نوشته های من دکنستروکسیون خوانده شده، دقیقا محدود کردن هستی شناسی و مهم تر از همه صیغه ی سوم شخص حاضر است: p, s است.

واژه ی دکنستروکسیون هم چون تمام واژه های دیگر ارزش خود را تنها از طریق نگارش آن در زنجیره ای از جایگزینی های ممکن کسب می کند، در آن چه بسیار خوش باورانه «زمینه» خوانده می شود. از نظر من در آن چه سعی کرده و می کنم بنویسم، این واژه تنها در زمینه ی معینی جالب توجه است، در جایی که با واژه های چون 'trace', 'écriture', 'pharmakon', 'hymen', 'supplement', 'différance', 'paregon', 'entame', 'marge' و غیره جایگزین و تعریف می شود. طبق تعریف، این فهرست هیچ گاه بسته نمی شود، و من تنها اسامی را آورده ام، که کفایت نمی کند و صرفا به دلایل اقتصادی صورت گرفته است. در حقیقت می بایست جملات و تلفیق جملات را که به نوبه ی خود این اسامی را در بعضی از متن هایم تعریف می کند، می آوردم:

دکنستروکسیون چه چیزی نیست؟ همه چیز البته!

دکنستروکسیون چیست؟ هیچ چیز البته! به خاطر تمام این دلایل تصور نمی کنم که واژه ی خوبی باشد. (un bon mot) بی شک براننده [beau] نیست، و در وضعیت کاملا تعریف شده ای، قطعا کمک کرده است. برای آن که بدانیم در زنجیره ای از جایگزینی های ممکن چه چیزی بر آن تحمیل شده، علی رغم ناکامل بودن اساسی اش، این «وضعیت کاملا تعریف

شده» باید تجزیه و تحلیل و دکنستراکت شود. این کاری دشوار است و قصد ندارم در این جا به آن بپردازم.

یک مطلب آخر برای پایان این نامه، که تا همین جا خیلی طولانی شده است. من اعتقاد ندارم که ترجمه رویدادی فرعی در ارتباط با متن یا زبان اصلی است، و از آن جا که دکنستروکسیون یک واژه است، چنان چه هم اکنون گفته ام، یعنی اساسا در زنجیره ای از جایگزینی ها قابل جانشینی است، پس آن گاه این امر از یک زبان به زبان دیگر نیز امکان پذیر است. این بخت برای واژه ی دکنستروکسیون وجود دارد که واژه ی دیگری (همان واژه و دیگری) در زبان ژاپنی یافت شود که همان را بگوید (همان و دیگری را) از دکنستروکسیون سخن بگوید و آن را بنگارد در واژه ای که در عین حال زیباتر خواهد بود.

وقتی از این نگارشی دیگر که زیباتر خواهد بود، سخن می گویم، به روشنی درک می کنم که ترجمه متضمن همان خطرات و فرصت هایی است که در شعر وجود دارد. چگونه ترجمه کنیم «شعر» را؟ یک «شعر» را؟

با بهترین آرزوها

ژاک دریدا

۱۰ ژوئیه ۱۹۸۳

ماخذ متن اصلی:

David Wood and Robert and Bernasconi eds., Derrida and Différance, North western university evanston 1988.

1-Villemain, perface du dictionnaire

de L' Academie.

2-Structuralist Problematic

نشر میرکسری

باری دهنده ی شما
در چاپ و نشر آثار تان است.
تلفن: ۸۳۱۹۹۱۳